یکصد سال
از
بهترین داستان‌های کوتاه امریکا

جلد اول

www.ketab.ir

100 Years of tThe Best
American Short Stories
By Loorie Moore & Heidi Pitlor

عنوان و نام پدیدآور: یکصد سال از بهترین داستانهای کوتاه آمریکا / گردآوری لوری مور – هایدی پیتلور؛ مترجم آرش هوشنگی فر.
مشخصات نشر: قزوین: آزرمیدخت، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۵ ج.
شابک: دوره: ۶-۸۰-۷۲۴۱-۶۰۰- ۹۷۸؛ جلد اول: ۱-۸۴-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸؛
جلد دوم: ۸-۸۶-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸؛ جلد سوم: ۵-۱۷-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸؛
جلد چهارم: ۲-۸۸-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸؛ جلد پنجم: ۹-۸۹-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: 100 years of The best American short stories
موضوع: داستان‌های کوتاه آمریکایی -- مجموعه‌ها
موضوع: Short stories, American -- Collections
شناسه افزوده: مور، لوری، ۱۹۵۷ - م.، ویراستار
شناسه افزوده: Moore, Lorrie
شناسه افزوده: پیتلور، هایدی
شناسه افزوده: Pitlor, Heidi
شناسه افزوده: هوشنگی‌فر، آرش، ۱۳۵۶ –
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۸ی۸۸د/PS۶۴۸
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۰۱۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۷۴۲۸۳

www.ketab.ir

انتشارات آزرمیدخت

یکصدسال از بهترین داستان‌های کوتاه امریکا

جلد اول

ویرایش: لوئیس مور - هایدی پیتلور

متن‌ها: آرش هوشنگی‌فر

نوبت چاپ: اول - زمستان ۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت دوره: ۴۰۰۰۰ تومان

مدرس، سینای شمالی، پلاک ۸۴

۰۲۵ ۳۶۶۷ ۴۵۷۲

۰۲۵ ۳۶۶۵ ۱۳۴۰

۰۹۱۲ ۱۵۳ ۹۱۱۲

Bookpars.ir

Book.pars@yahoo.com

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک دوره: ۶-۸۰-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸

شابک جلد اول: ۱-۸۵-۷۲۴۱-۶۰۰-۹۷۸

www.ketab.ir

فهرست

پیشگفتار	۷
سگ پیر خوشحال	۳۹
برادران	۷۹
پیرمرد من	۹۵
آرایش مو	۱۱۷
[illegible] دوباره از بابل	۱۴۳
آیینه شکسته	۱۷۹
آن هم درست می‌شود	۲۳۵

www.ketab.ir

پیشگفتار

"ستان" یک صدای اضافه در شب است. شما ممکن است در آرامش در خانه یا در حیاط پشتی دراز کشیده باشید و صدایی را از دیوارها بشنوید، تق‌تق و صدای زنجرهای گرما در لوله‌ها، صدای ناشی از یک گرفتگی در ناودان‌ها، قطعات یخ که بر روی بام می‌لغزند، خش خش حرکت حیوانات، جیر جیر یک تخته روی یک اتاق، صدای پای کسی که از پله‌ها بالا می‌آید.

این خود زندگی است؛ نافذ و کننده است و کاملا هم از پیش تعیین شده نیست. و باز هم ما به داستان‌های کوتاهی برمی‌خوریم که در جستجوی زندگی هستند. یا این که دست کم می‌خواهند یک بازنمایی شفاف و زنده از آن ارائه کنند: یک گوشه تاریک که به سمتی پیچیده و رفته یا مانند نور یک چراغ ثابت شده تا کشف کند که چه چیزی در آنجا وجود دارد. در جوامع متمدن گاهی درنگی در زندگی یک فرد ایجاد می‌شود که به اندازه کافی طولانی است و امکان خواندن داستان را به او می‌دهد؛ پیچ راه، توقف، یک روز مشخص، جامعه؛ یک درخت بنسان در کلامی و نفیس از لحظات، درباره زندگی و آگاهی از زندگی یک فرد دیگر که با ایجاز و منظور مشخصی ارائه می‌شود، از یک زاویه مشخص، با یک صدای مشخص، با یک سبک و اسلوب در چارچوب ذهنی که هم آشنا است و هم غریب، قابل تشخیص است و مانند یک نیشگون انسان را از جا به در می‌برد.

www.ketab.ir

ما با یک شوک دوست داشتنی مهربانی و اجتماعی متوجه می‌شویم که به گذراندن وقت با کسانی نیاز داریم که معمولا خودمان را از مشکلاتشان به دور نگه می‌داریم. داستان "آرایشگر بی‌خبر" از رینگ لاردنر[1]. (همان‌طور که لاردنر در جای دیگری گفته، "او توضیح داد، دهانت را ببند."). داستان "غیرعادی‌های طلسم شده" ازلارن گراف[2]. داستان "متهمان لاولورن" نوشته ادوارد جونز[3]. دلیل اصلی داستان‌گویی در واقع همین است. برای این که ما از آنچه که جورج اوکیفه[4] "نزدیک خیلی دور" نامیده آگاه کند. تا هم‌چنان به ما درباره وجود آب در زیر کاه هشدار دهد. هم با ضربه شدیدی در وجود ما فرود می‌آید و هم ما را از میان انجمن‌های ذهنی و محافظت شده بسیاری که در آنها گرفتاریم بلند می‌کند و بالا می‌برد. یکی دو عدد پرسشی که انسان ممکن است مثلا درباره عیسی داشته باشد را (به جای آن که پاسخ دهد) زنده‌تر می‌کند. یک داستان را تمام کن و در آن زمان می‌توانی به یک زندگی سالم برگردی، کمی ورزش کنی، از طبیعت دست‌نخورده لذت ببری (موفق باشی)، و در برابر جهان هستی فوق‌العاده چنان که در آسمان شب‌های صاف دیده می‌شود (به جای جهان تاریک و طوفانی که در روایت‌های معروف توصیف شده) با حیرت ضعف بیفتی.

داستان را جالب کن تا به حقیقت برسد؛ این چیزی است که داستان نویس‌ها با آن زندگی می‌کنند. داستان‌گویی در سنت فلوبرت[5] یک کار تحقیقی و مربوط به حدس و گمان است؛ ما داستان می‌گوییم تا دریابیم که چه چیزی را باور داریم. در سبک جوان دیدیون[6] ما داستان می‌گوییم تا

1. Ring Lardner
2. Lauren Groff
3. Edward Jones
4. George O'Keeffe
5. Flaubert
6. Joan Didion

www.ketab.ir

زنده بمانیم. به باور شهرزاد[1] ما داستان می‌گوییم تا نمی‌ریم. آشکار می‌شود که رؤیاها از نظر روان‌شناختی برای زندگی لازم هستند. این‌طور فرض می‌شود که رؤیاهای بیداری نیز به همان اندازه اهمیت اساسی دارند. آزمایش‌های عصب‌شناسی نشان داده‌اند که وقتی حیوان‌ها از رؤیا محروم باشند سریع‌تر از حالتی می‌میرند که به صورت فیزیکی و از گرسنگی از بین بروند. علم هم نشان داده که داستان‌ها به ذهن کمک می‌کنند تا نظم و معنایی به رویدادهای تصادفی ببخشد. افزون بر این، در یک پژوهش تازه چاپ شده در ژورنال Science آمده که وقتی سوژه‌ها مجبور شدند داستان‌های آلیس مونرو[2] به ویژه داستان‌های مجموعه "خوشبختی بیش از حد" را بخوانند، در آزمون اجتماعی و روان‌شناختی شفاف‌تری را در مقایسه با افرادی که این داستان‌ها را نخوانده بودند از خود نشان دادند.

هِی، ما این را می‌دانستیم.

اما حالا به صورت تجربی برای بقیه نیز اثبات شده. به گفته لورنتز هارت[3] هارت[3] "وقتی که شما بیدارید، چیزهایی که به آنها فکر می‌کنید / از رؤیاهایی که می‌بینید می‌آیند / افکار بال دارند و بسیاری چیزهای دیگر / به ندرت همان چیزی هستند که به نظر می‌رسند". (" همین مکان یا زمان") او همچنین نوشته که، "لباس‌هایی که شما حالا به تن دارید همان لباس‌هایی هستند که خودتان قبلا پوشیده‌اید." شرایط آشنا برای هر نویسنده‌ای که در پشت میز خودش می‌نشیند. همیشه تا حدودی جا برای تئاتر و نمایش وجود دارد.

داستان‌های کوتاه مربوط به دغدغه در ذهن هستند. کمی اندوه، آهنگ‌ها و اشک‌ها که گستره و سبک‌های گوناگون شخصیت بشر را نشان می‌دهند.

1. Scheherazade
2. Alice Munro
3. Lorenz Hart

www.ketab.ir

روزمره رازآلود و رازهای روزمره. اگر بخواهیم عبارت گریس پیلی[1] را به عاریه بگیریم، "آشفتگی‌های کوچک بشر" است، با این حال یک داستان همین‌طور می‌تواند گفتگویی با بسیاری از آشفتگی‌های بزرگ‌تر باشد که از میان صفحه ظاهر می‌شوند و بیرون می‌آیند. اما باز هم، تمرکز بر رخدادهای جلوی صحنه به اندازه مهتاب شفاف و ناب و شاید کمی تنش‌آلود و [illegible]یه‌آمیز باشد، مانند یک میهمانی شام عالی. نویسنده‌ها با قصد به ثبت [illegible]دن قلب‌ها، ذهن‌ها، آداب و زندگی‌های خودشان و دیگران وارد عمل می‌شوند. ما نمی‌خواهیم حتی در میهمانی شام هم ببینیم که غنی و فقیر، زندگی و مرگ، گذشته و حال با هم برخورد می‌کنند و دست‌یافت‌های اخلاقی با شکست‌های اخلاقی شانه به شانه می‌شوند. خواسته خوانندگان این نیست که بگریزند بلکه مشتاق هستند که ببینند و بشنوند و فکر کنند. می‌خواهند غافلگیر شوند، به چالش گرفته شوند و نظراتشان تا حدودی تأیید شود. به عبارت دیگر می‌خواهند چیزی را تجربه کنند.

خلق یک جهان کاملا تازه یا یک قلمرو اجتماعی با تمامیت خودش یا ارائه یک جهان کاملا ناآشنا یا جهانی که برای نویسنده مجهول است در یک داستان کوتاه — در این فضای زمانی و مکانی کوتاه — بسیار دشوار است. بنابراین داستان‌ها اغلب بر پایه جهانی هستند که از قبل وجود داشته، جهانی که پیش از این به ذهن نویسنده وارد شده و او می‌تواند برای آن به صورت مجاز مرسل در یک طراحی سریع به هم پیوند دهد و بدون آن که مجبور باشد این جهان را دوباره از ابتدا بسازد به آن مراجعه نماید. مجموعه صحنه تا حدودی از قبل شناخته شده و زمینه مشترکی با خوانندگان وجود دارد، اما با این حال نویسنده چرخش‌ها یا عقاید یا مشاهدات و صدای خودش را به این جهان می‌دهد. کسی که با چنین چیزی آشنا نباشد ممکن است علیرغم بازه

1. Grace Paley

www.ketab.ir

گسترده موضوعات، طول‌ها، صداها و تکنیک‌های نویسندگی که در داستان‌های کوتاه وجود دارد، مثلا برای گنجاندن رستاخیز مردگان متحرک در سبک خودش مشکل داشته باشد. وجه برجسته داستان‌های کوتاه همین است، حتی اگر داستان گاهی تا حد نزدیک به یک رمان به درازا بکشد. داستان کوتاه باید به مطلب اصلی یا سؤالی در رابطه با مطلب اصلی یا چندین نکته اصلی بپردازد و بعد از آن همه چیز را واژگون کند. به این صورت شک و تردید، یک فرم از هنر تبدیل می‌کند. داستان کوتاه مأموریت عمیق‌تر اما دقیق‌تری در مقایسه با روایت‌های طولانی‌تر دارد؛ رسالتی که بیشتر به نفوذ عمیق نیاز دارد تا روشن کردن فضاهای گسترده. در داستان کوتاه هم مانند شعر به هر خط کلمه توجه می‌شود. مانند یک نمایشنامه به صورت تعمدی و صحنه به صحنه به حرکت خود ادامه می‌دهد. اگرچه یک داستان باید طعم تند و واقعی و داغ داشته باشد اما از هم باید دارای کمترین میزان چربی اضافه نیز باشد. یک داستان کوتاه با قابلیت‌های خود برای گسترش یافتن، حرکت در زمان و ارائه چرخش‌ها و شکل‌های غیرمنتظره همانند پارچه لباس‌های ورزشی نرمش‌پذیر است اما به همان اندازه بخشش‌ناپذیر هم هست. (البته در داستان‌های کوتاه علاقه به قلب انسانی وجود دارد که یک نسخه مصنوعی از آن برای نخستین بار در سال‌های ۱۹۲۰ از پارچه یک لباس یک زن ساخته شد که یک حقیقت خنده‌دار و استعاره‌ای برای داستان است که اگر انسان در اطراف محله قدم بزند و به آن فکر کند، به طور عمیق‌تری متوجه آن می‌شود).

این تصور منسوخ و به صورت دیوانه‌واری ناامیدانه که وقتی درباره سبک ادبی تفکر کنیم و موضوع را تعمیم دهیم به ذهن می‌آید، نمونه‌ای است از چیزی که همه داستان‌نویسان با آن آشنایی دارند: داستان کوتاه تاحدود زیادی اثبات نظریه‌ها است. انسان اجزای داستان را با سختی و تلاش زیاد

www.ketab.ir

بیان می‌کند. یک تلاش پرانرژی می‌تواند فرد را به یک بحث پرثمر در یک پارک تفریحی، استعاره‌های مختلط و اظهارات مغرضانه وارد کند. گفته شده که داستان کوتاه تنها سبک ادبی است که در دوران پیش از ادبیات مدرن باقی مانده است. در اینجا من فرض می‌کنم که خواننده به داستان‌های دور آتش کمپ و رساندن کامل مطلب در طول فقط یک جلسه فکر می‌کند؛ یک داستان کوتاه در این الگوی نمونه، برخی از لذت‌های اولیه خود را همچنان حفظ می‌کند. حجم داستان همچنان به عنوان یک ویژگی حیاتی برای آن باقی می‌ماند.

اما همچنین داستان کوتاه به عنوان یکی از اولین سبک‌های ادبی نوگرایانه هم مطرح شده است (که خود من تمایل بیشتری برای موافقت با این نظر دارم). داستان کوتاه از نظر پیشینه آگاهی‌های طغیان‌گر انسانی، حالت درونی و تمایلات متفاوت مطرح شده در آن از نظر قدرت و بازدهی اثر در میان سبک‌های ادبی بی‌نظیر است. و شاید نویسنده اول در این سبک داستان‌های کوتاه پیشرفته همان "چخوف" است؛ با شخصیت پردازی مبتنی بر درس‌های اخلاقی و جایگزینی مشاهدات تند و تیز روان‌شناسانه (بدون ارائه قضاوت آشکار) درباره جهان انسانی. او یک پزشک بود و به جنبه آزمایشی داروها اعتقاد داشت. او یک شکاک بود و همچنان به برخوردهای اجتماعی خودش علاقمند ماند.

در برخی موارد از من خواسته شده که داستان کوتاه، که حرفه اصلی بیان ادبی خود من است، را به صورت رسمی توصیف و تعریف کنم. من به وجه عینیت داستان و عمل خلق آن نگاه کرده‌ام و عذرهای بیشتر زننده‌ای از نوع پزشکی، رمانتیک یا تمایلات کودکانه را دستاویز قرار داده‌ام. داستان‌ها در این حالت، اگرچه به صورت انتزاعی اما به بررسی بافت‌شناسی انسانی تبدیل می‌شوند، یا بررسی دقیق روابط عاشقانه یا بچه‌هایی که در آستانه در

www.ketab.ir

ایستاده‌اند و باید سریع به آنها غذا داده شود و به در خانه کس دیگری فرستاده شوند.

من گاهی داستان‌های کوتاه را به صورت عروسک‌های خیمه شب بازی یا ملاقات کنندگانی که قانون "ماهی سه روزه" را رعایت نمی‌کنند توصیف کرده‌ام و درگیری عمومی ذهن و استعارات به تعریفی که ارائه کرده‌ام وارد شده‌اند. آنها را به دلقک‌ها، سگ‌های واکسینه نشده و آب‌نبات چوبی‌های سمی تشبیه کرده‌ام. ارائه تعریف‌هایی به صورت یک شلیک گلوله پخش برای چنین داستان‌هایی آشنا، معجزه‌آسا، خانگی و اغواکننده‌ای معمولا با نوعی درماندگی آشپزخانه همراه خواهد بود.

یکی از چیزهای جالب در مورد سیر تحول داستان‌های کوتاه در قرن بیستم این است که چطور با جایگزین شدن مجلات سرگرمی با تلویزیون بیشتر جاذبه تجاری خود را از دست داد و داستان کوتاه جنبه هنری خود را دوباره به دست آورد یا از سر گرفت یا با سادگی فقط ادامه داد. این سبک دوباره دستش را به سمت داستان‌های عالی از روسیه و همچنین داستان‌های اهالی دوبلین از جیمز جویس[1] و وینسبرگ، اوهایو[2] از شروود اندرسون[3] دراز کرد (یا راهش را به همراه آنها ادامه داد). یک داستان جسورانه و پیچیده مانند داستان‌های جی. دی. سالینجر[4] که در یک مجموعه مربوط به شصت و پنج سال پیش آمده و برای اولین بار در مجله "خانه‌داری خوب" در سال ۱۹۴۸ پیش از دوران تلویزیون به چاپ رسیده بود و حالا به سختی ممکن است جایی جایی در یک مجله خانه‌داری داشته باشد. آیا اینها واقعا حالا مجلات خانه‌داری هستند؟ در سال ۱۹۵۵ که تلویزیون در اوج خودش قرار داشت، داستان "اینجا ایستاده‌ام و اتو می‌کشم"

1. James Joyce
2. Winesburg, Ohio
3. Sherwood Anderson
4. J.D. Salinger

www.ketab.ir

از تیلی اولسن[1] که با افتخار در مجموعه حاضر گنجانده شده دوباره در مجله پاسیفیک اسپکتیتور[2] به چاپ رسید. آن داستان کوتاه تا حدود زیادی از قرار قرار گرفتن درست در کنار آگهی‌های بازرگانی صابون و اسپاگتی نجات یافته و دوباره به صورت ایمن با مفهوم اصلی خودش یعنی هنر در ارتباط قرار داده شد. می‌توانیم استدلال کنیم – و استدلال هم شده – که رمان‌نویسان بزرگی مانند آپدایک[3] و همینگوی[4] اغلب بهترین کارهای خود را در فرم نوشته‌های کوتاه ارائه داده‌اند. انسان می‌تواند در کارهای کوتاه آنها احساس کند که این نویسندگان می‌توانستند به طور همزمان دارای چشم‌های لیزری و دست و پا چست باشند؛ متمرکز و بدون دغدغه. انسان می‌تواند حس کند که آنها از نظر احساسی مصمم بوده و همین‌طور به خاطر محدودیت‌هایی که باید حکایت خود را در چارچوب آنها بیان کنند کمی آتشین مزاج بوده‌اند. شروود اندرسون معمولی و زبان محلی سرزنده همینگوی و اندرسون[5] راه مستقیم خودشان را در دنیای چندین دهه ادامه می‌دهند و به ظهور میراث ادبی در سبک تازه‌ای در کارهای گریس پیلی[6] و ریموند کارور[7] کمک می‌کنند.

به هر حال، همه این هنرهای عالی موجب نمی‌شود که داستان کوتاه امریکایی در برخی موارد دوباره به یک فرم ادبی رایج تبدیل نشود؛ در حدود هر دو دهه یک بار "یک انقلاب نوگرایی" در این زمینه وجود دارد. و گلچین‌های ادبی که اصول جدید را ایجاد می‌کنند، باستان‌شناسانه و حفظ کننده میراث هستند – به ویژه داستان‌هایی که در مجموعه حاضر آمده‌اند

1. Tillie Olsen
2. pacific spectator
3. Updike
4. Hemingway
5. Anderson
6. Grace Paley
7. Raymond Carver

www.ketab.ir

– از نظر فرهنگی حتی اهمیت بیشتری نیز پیدا می‌کنند. کسی که داستان‌های کوتاه می‌نویسد یک ستاره موسیقی راک نیست. با این حال، گاهی تورهای نمایشگاهی بوسیله ناشران برای نویسنده‌ها برگزار می‌شود، با این امید که یک مجموعه داستان‌های کوتاه بتواند به خوبی یک رمان ادبی فروش داشته باشد؛ که آن هم چندان خوب نیست. یک نویسنده داستان‌های کوتاه باید به راه سفر فرستاده شود تا ببیند که خوانندگانش در واقع چه کسانی هستند تا بتواند علایق و خواسته‌های آنها را در نظر بگیرد.

امروزه قرار است یک نویسنده داستان‌های کوتاه در یک تور مسافرتی برای ارائه یک کتاب می‌تواند ایده فرهنگیٔ اطمینان‌بخشی باشد؛ حتی اگر نویسنده تا حدودی در قالب خودش را مانند یک اجرا کننده نمایش با مادر پیر و سگی که می‌تواند بشمارد از یک شهر به شهر دیگر بکشد. نویسنده آماده است تا دچار آنفولانزا شود و با مخاطبان خودش آشنا شود و پرسش‌های آنها را پاسخ دهد، و خواهد دید که زیر باران سؤال‌ها درباره تعریف شخصیت‌های "فرم" داستان‌های کوتاه، سؤالاتی درباره فرق رمان با داستان کوتاه و درباره رازها و نقاط قدرت فرم، نوشتارهای کوتاه قرار می‌گیرد. چنین نویسنده‌ای باید برای این کار آماده باشد – چرا سر خط موارد مهم صحبت به او داده نمی‌شود تا از روی آنها بخواند؟ اما در اغلب موارد تفکر زیادی درباره کل موضوع صحبت انجام نشده، بنابه طور تازه و ناگهانی مطرح می‌شود (یعنی در همان نقطه به صورت فی‌البداهه می‌آید) و با اظهارات متناقض همراه است. ممکن است چنین نویسنده‌ای در حالی که به این پرسش‌ها فکر می‌کند کم کم شقیقه‌اش را با انگشت بخاراند، یا آستین لباسش یا چانه‌اش و ابروهایش را لمس کند؛ مانند آن که شپش از بدن سگی که شمردن بلد است به او هم سرایت کرده باشد. او ممکن است در حالی که نکات رسیده به ذهنش در همان لحظه را یکی یکی چوب‌خط

www.ketab.ir

می‌زند بگوید که این تفاوت‌ها وجود دارد. یا این که ممکن است کاملا حدس بزند و بگوید که شاید تفاوت‌های نسبتا کمی میان رمان‌ها و داستان‌های کوتاه وجود دارد. شاید در مورد تفاوت‌ها اغراق شده، مانند چیزی که اغلب برای تفاوت‌های بین مردان و زنان اتفاق می‌افتد و فقط برای جذاب‌تر کردن موضوعات هستند. نویسنده داستان‌های کوتاه در تور مسافرتی خودش ممکن است خودش را در حالت سقوط و توقف ببیند و متوجه شود که موهای یک گربه را از بین الیاف لباس مشکی که تازه خریده بیرون می‌کند، حتی با وجود آن که گربه بیشتر از یک سال پیش از این مرده است.

نویسنده داستان‌های کوتاه در تور مسافرتی، خود به یک شخصیت در داستان کوتاه تبدیل می‌شود (و به این ترتیب کارکردهای درونی برخی چیزها به ندرت و در یک چشم برهم زدن برای او آشکار و دوباره نهان می‌شوند). اگرچه این داستان خود او است، اما او گاهی حس می‌کند که یک شخصیت کم اهمیت در متن داستان است. او به پاسخ‌های ممکن برای پرسش‌هایی که می‌داند مخاطبان مطرح می‌کنند فکر می‌کند؛ پرسش‌هایی درباره زندگی نویسندگی. او با سفر کردن و گذشتن از این همه فرودگاه – از جمله فرودگاهی که دستگاه امنیتی در آن نشان می‌دهد در داخل سر نویسنده مواد منفجره وجود دارد - به سختی می‌تواند فکر کند که هنوز هم یک نویسنده واقعی است. آن‌قدر زیاد داروی Dramamine[1] مصرف کرده که به سختی می‌تواند به یاد بیاورد زندگی قبلی‌اش در پشت میز تحریر چگونه بوده. آه، بله – به صورت یک فرایند جادویی بود و باز هم همین‌طور خواهد بود. این چیزی است که او در بهترین حالت به یاد می‌آورد. او زمانی برای انجام تحقیقات و تفکر درباره موضوعات ندارد و به این ترتیب هر روز

۱. نام تجاری دارویی که اثر ضد حالت تهوع دارد – مترجم

www.ketab.ir

عصر در هنگام آغاز "سین و جیم" این طور به نظر می‌آید که پاسخ‌های خودش را از ابتدا می‌سازد و آماده می‌کند.

چه چیزی یک *داستان کوتاه را می‌سازد و ویژگی تعریف کننده آن است؟* نویسنده با گلوی گرفته صدایش را صاف می‌کند؛ "داستان یک نوشتار روایی صمیمانه است که اجزای آن متفکرانه به هم پیوند داده می‌شوند و به همراه نمونه‌هایی می‌آیند اما مباحثه‌ای در آن نیست." روشن است که نویسنده داستان‌های کوتاه در تور مسافرتی هیچ ایده مطمئنی در سرش ندارد.

او همچنان کورکورانه به جلو می‌رود.[1] در حالی که با دستش به دنبال دستمال کاغذی می‌گردد، می‌گوید: "یک برخورد انحصاری و سریع با موضوعات غیر منتظره."

راننده سومالیایی که در یکی از فرودگاه‌ها منتظر او است یک تابلو را بالا نگه داشته که بر روی آن نوشته "ماریان مور". این فقط می‌تواند اسم او باشد، یا این که نام نویسنده مجموعه داستان‌ها.

نویسنده می‌گوید: "من مجبورم که این آدم باشم."

واقعا تفاوت میان داستان کوتاه با یک رمان چیست؟

راننده سومالیایی تابلوی ماریان مور را کنار می‌گذارد، لبخند می‌زند و می‌گوید: "حالا من ناخدا هستم!" نویسنده داستان‌های کوتاه قاه‌قاه می‌خندد.

یک نویسنده چه‌طور می‌فهمد که یک *داستان کوتاه برای نوشتن دارد یا یک رمان؟* این همان چیزی است که به نظر می‌رسد خوانندگان، یا به احتمال زیاد بیشتر کسانی که برای نویسنده شدن به تقلا افتاده‌اند می‌خواهند بدانند، با این حال خود نویسنده به ندرت این را از خودش

1. Marianne Moore

www.ketab.ir

پرسیده است. او احساس می‌کند که پاسخ سؤال کاملا مشخص و گویا است، و اگر گویا هم نباشد، خب، شما خوش شانس هستید. ممکن است هم یک رمان باشد و هم یک داستان کوتاه.

ریشه‌های مارچوبه از زمان خوردن ناهار در کنار تنها دندان عقل باقیمانده‌اش گیر کرده و فردی که قرار است داستانی را به همراه او بخواند دندان‌های بی‌نقصی دارد و کتابی نوشته که از دیدگاه یک دندانپزشک روایت شده است.

در مورد جمله‌بندی چه تفاوت‌هایی میان رمان و داستان کوتاه وجود دارد؟

در حالی که نویسنده جایی در یک کتاب‌فروشی به پاسخ این پرسش فکر می‌کند، یک مگس مستقیم بر روی پیشانیش فرود می‌آید؛ مانند آن که عقاید خودش درباره ماهیت و جنس افکار نویسنده را بیان می‌کند. شاید او هم مواد منفجره را شناسایی کرده است.

در شهر سیاتل نمی‌تواند از دوش‌های آبراه که پوشش ارغوانی بر روی آنها تشکیل شده چشم بردارد. در برگرفتن کل جهان هستی: آیا چخوف نبود که گفت این یکی از الزامات ضروری برای یک داستان کوتاه است؟ مشاهده، مشاهده: عشق می‌تواند فریب دهنده باشد. اگر نه تنها دست‌مایه آهنگ‌های غم‌انگیز و حقیقی پاپ است بلکه در کارهای یکی از بزرگ‌ترین استادان روسی داستان‌های کوتاه، و همین طور استاد کانادایی آلیس مونرو[1] هم آمده. موضوع اصلی داستان کوتاه عشق است. همیشه درباره عشق است. اما با این حال یک داستان عاشقانه نیست.

یک داستان کوتاه چه موقع به یک رمان تبدیل می‌شود، یا بر عکس؟

نویسنده با خودش فکر می‌کند که، هرگز. دست کم برای او که هرگز

1. Alice Munro

www.ketab.ir

اتفاق نمی‌افتد، با این حال اگر اتفاق هم بیفتد برای ناشر او یک غافلگیری فوق‌العاده خواهد بود.

یک نویسنده دیگر هم در اتاق سبز یک ایستگاه رادیویی، یعنی جایی که این نویسنده در آن نشسته، منتظر است و اگرچه برنامه‌ای که در آن شرکت می‌کنند یک برنامه رادیویی است، اما او یک ماکت سه بعدی پلاستیکی از ناحیه لگن یک زن را در دست دارد. زنی که ماکت پلاستیکی لگن را با خود دارد قرار است ابتدا درباره بیماری بی‌اختیاری زنان صحبت کند. او یک کتاب درباره این موضوع نوشته. نویسنده داستان احساس می‌کند به خاطر این که چنین موضوع جالب و عملی برای بحث ندارد از چیزی محروم شده است؛ به خاطر این که خودش هم یک لگن پلاستیکی چند رنگ با مشخصات آناتومی صحیح ندارد احساس فقدان می‌کند. انسان می‌تواند هرگز به سختی به دنبال استعارات نگردد؛ نباید یک مدل دقیق از لگن انسان دقیقا همان ماهیت داستان کوتاه است – یعنی چیزی که شنوندگان نمی‌توانند آن را ببینند، اما نویسنده می‌تواند آن را توصیف کند و این کار شاید به نویسنده داستان‌های کوتاه نوعی حالت شوخ طبعی، حفاظت یا نوعی سلاح بدهد. او می‌تواند چندین بار تکرار کند که خوف یک دکتر بود. او به اکتشاف، آزمایش و به پرسش گرفتن دانش کسب شده از پیشینیان اعتقاد داشت که هم شامل دانش پزشکی است و هم ...لات!

یک بار دیگر: *الهامات مربوط به داستان کوتاه در مقایسه با الهامات برای هر چیز دیگری، مثلا یک رمان دارای چه تفاوت‌هایی هستند؟*

داستان کوتاه درباره عشق است. اما یک داستان عاشقانه نیست.

او به سختی می‌تواند با مرکز کنترل در هیوستن ارتباط برقرار کند. کمبود آب بدن. "گیتورید"[1] او کجا است؟ در یکی از این فرودگاه‌ها از روی

۱. نوعی نوشیدنی گازدار و انرژی‌زا و پرطرفدار در امریکا – مترجم

www.ketab.ir

پله برقی زمین می‌خورد چون چرخ‌های چمدانش در شیارهای آن گیر کرده و او را به سمت عقب کشیده‌اند. وقتی یک نفر در یک روز عصر در یک شهر در یک جایی از او می‌پرسد که آیا "مؤلف" بودن همان چیزی است که قبلا انتظار آن را داشته، به خنده می‌افتد و نمی‌تواند خنده خودش را متوقف کند. او سرش را پایین می‌آورد و روی تریبون می‌گذارد و تلاش می‌کند که خودش مسلط شود، اما چشم‌هایش را باز نگه می‌دارد تا به دنبال یک لیوان آب بگردد.

انسان چطور می‌فهمد ایده‌ای که دارد بیشتر برای داستان کوتاه مناسب است یا برای یک رمان؟

او ماکنیز دستی لگن ندارد که به آنها نشان دهد یا توضیح دهد. به عنوان‌هایی برای داستان بعدی خودش فکر می‌کند: "مخاطره در تاریکی!" "همین حالا هم از یادبود رد شده‌ای." "دو تا گوشت برای شام." "هوش بر روی زمین." و "قانون ماهی برای نوصاحبان نیست."

نوشتن با فرم نوشتاری داستان سخت‌تر است یا رمان؟

تریبون در "کتابخانه وست کوست"... امروز در کدام شهر است؟ او به صورت دیوانه‌واری در امریکای شمالی زیگزاگ رفته و حالا یک تابلو را می‌بیند که به سمت سخنران قرار دارد و بر روی آن نوشته، "لطفا سؤال را تکرار کنید." این شاید در موارد نادری یک نصیحت خوب منسوب شود، اما موجب می‌شود که جلسه پرسش و پاسخ آن‌طور به نظر برسد که گویی نویسنده در یک رابطه رمانتیک خراب به سر می‌برد، به طوری که پیش‌فرض از سؤال‌ها طفره می‌رود و حالت تدافعی دارد. چون یک نفر می‌پرسد: "شما شب گذشته کجا بودید؟" و پاسخ می‌گیرد که، "من شب گذشته کجا بودم؟" این چه‌قدر برای یک نویسنده داستان‌های کوتاه که در یک تور سفری باشد مناسب است! او در وسط دیالوگ یک رابطه عاشقانه بر روی صخره‌ها است

www.ketab.ir

که یک نفر می‌پرسد: "اینجا چه خبر است؟" و نفر دیگر جواب می‌دهد که،"چه خبر است؟ سؤال تو همین بود؟"

یک نفر می‌پرسد: "شما هیچ‌وقت اسم خودتان را در گوگل جستجو می‌کنید؟"

"من هیچ‌وقت اسم خودم را در گوگل جستجو می‌کنم؟"

"بله، سؤال همین است."

سؤال همین است؟"

"شما سؤال دیگری را ترجیح می‌دهید؟"

"من سؤال دیگری را ترجیح می‌دهم؟"

چرا او موضوع را عوض می‌کند؟ چرا حالت تدافعی دارد؟ چرا نمی‌تواند به یک پرسش ساده جواب بدهد؟ چرا فقط سؤال را تکرار می‌کند؟

"وقتی شما می‌نویسید، هیچ‌وقت افراد خاصی را در ذهنتان دارید؟"

"افراد واقعی؟"

"یا افراد فرضی."

"من به شخص دیگری فکر می‌کنم؟"

"بله، شخص دیگری هم هست که شما به او فکر کنید؟"

"شخص دیگری هم هست؟" همیشه یک شخص دیگر وجود دارد.

"منظور شما به طور کلی است یا یک فرد مشخص؟"

"پس یک نفر دیگر وجود دارد؟ منظورم این است که شما دیشب کجا بودید؟"

"منظور شما به طور کلی است یا حالت مشخص؟"

داستان کوتاه درباره عشق است. اما یک داستان عاشقانه نیست.

نویسنده داستان‌های کوتاه در فیلادلفیا از خواب بیدار می‌شود و نمی‌داند که کجا است — *اصلا نمی‌داند که شب گذشته کجا بوده* — و نمی‌تواند اتاق

www.ketab.ir

را به جا بیاورد. او عملا از طرف اشتباه تختخواب پایین می‌آید و پایش با یک کمد برخورد می‌کند (اوه، یک استعاره برای یک مجموعه داستان‌ها)، دائما بازنده می‌شود و بعد از آن هم ناخن شست پایش را از دست می‌دهد. بعد از آن، در یک شهر دیگر، ناخن شست پا را در زیر یک بالش قرار می‌دهد و امیدوار است یک جفت کفش جدید از کوبلر فیری[1] بخرد. شاید دیوانه شده باشد.

وقتی در حال نوشتن هستید، چه‌طور می‌فهمید که به پایان کار رسیده‌اید؟

انسان چه‌طور می‌تواند بفهمد که به پایان کار رسیده؟ انسان یک دستمال سر، عینک آفتابی، دو چتر، دو لباس خواب بلند نخی را در پهنای یک منطقه جغرافیایی بزرگ گم می‌کند؛ شاید انسان به خاطر آشغال ریختن در بزرگراه بین ایالتی به زندان فدرال بیفتد.

به نظر شما نقش داستان کوتاه در جهان امروز چیست؟

چه می‌توانم بگویم؟ یا چه چیزی باید بگویم؟

داستان کوتاه همان ذهن انسان در ماجراجویانه‌ترین حالت خود است. باید با دیگران به اشتراک گذاشته شود.

همه همچنان بسیار مهربان هستند. او چه‌طور می‌تواند جلوی خودش را بگیرد و با لحن سلیس و اظهار نظرهای ابلهانه تحت تاثیر لحظه مضمحل شده فلسفه قاره‌ای صحبت نکند: اگر فردیت انسان یک توهم است، پس چه جایی برای ماندن او بهتر از تخیلات وجود دارد؟ و غیره... او به نقش ذهن انسان اعتقاد دارد.

کدام فرد اهل قلم تا به حال یک تئوری موفق و خوب در مورد

1. Cobbler Fairy

www.ketab.ir

داستان‌های کوتاه داشته است؟ فقط نویسنده بزرگ ایرلندی فرانک اوکانر[1] و فرضیه تحسین‌برانگیز و اغوا کننده او درباره داستان به عنوان زندگی و صدای یک فرد که در میان افراد اجتماع غرق شده است. "یک صدای تنها." بسیار با اصالت و زیرکانه است و با آن که تا بیشترین حد ممکن خوب است، اما شامل همه چیز نمی‌شود (نه شامل کارهای هاوتورن[2]، کوور[3] و نه شامل تی. سی. بویل[4] می‌شود)، با این حال خیلی به آنها نزدیک می‌شود. و اگر می‌خواستیم آن را به عنوان یک دستور کار در نظر بگیریم و فقط داستان‌هایی را بررسی کنیم که به صورت صداهای شبه-تبعیدی افراد به حاشیه رانده شده اجتماع باشند، نویسنده ما می‌توانست نمونه بسیار خوبی از آن باشد.

داستان کوتاه البته یک سبک است نه فرم؛ خود آن به فرم‌های بسیار و متفاوتی ارائه می‌شود؛ حتی با وجود آن که برای مثال وجه تمایز آن از رمان بیشتر همان طول آن است که به فرم مربوط می‌شود. شکل و ساختار به صورت طبیعی اجزای اساسی داستان هستند. وقتی انسان مشکلات زندگی و مشکلات جهان را با دقت مشاهده می‌کند، مشکلات به همین‌طور راه حل‌ها معمولا به صورت ساختاری جلوه می‌کنند. وقتی فرد به موفقیت یک جمله، یک جوک یا یک حکایت آموزنده نگاه می‌کند، این موضوع ارتباط بسیار نزدیکی با تصمیمات ساختاری دارد که گرفته شده‌اند. تغییر دادن ساختار موجب تغییر داستان می‌شود. یک نویسنده داستان‌های کوتاه خانه کوچک را می‌سازد تا افراد دردسر ساز کمتری بتوانند به داخل بیایند. شاید داستان کوتاه این امکان را به وجود می‌آورد که موارد اشتباه کمتری از این نظر رخ دهند که به خاطر محدودیت‌های ساختاری آن است اما به دلیل

1. Frank O'Conner
2. Hawthorne
3. Coover
4. T.C. Boyle

www.ketab.ir

الزامات آن نیز هست. شاید به خاطر همین باشد که برخی این‌طور نظر داده‌اند که داستان کوتاه باید "بی‌نقص" باشد و رمان‌ها الزاما این‌طور نیستند، زیرا هدف نهایی از رمان این نیست. خود چخوف گفته است که، "ایجاز خواهر استعداد است." و شاید عموزاده خیلی صمیمی نبوغ هم هست – با کفش‌های بندی آن‌قدر ظریف و زیبا که گویی با مداد رنگی نقاشی شده‌اند.

با این حال گونه‌های مختلفی از داستان‌های کوتاه وجود دارد؛ به گوناگونی سرگفت‌آور موضوعات، شکل‌ها و لحن داستان‌ها نگاه کنید. وقتی مجموعه‌ای از داستان‌های یکصد سال را گرداوری کنیم، نه تنها با هیجان و شادی شاهد تاریخ ادبیات هستیم، بلکه به خود تاریخ نگاه می‌کنیم – گریه‌ها و صحبت‌های کوتاه، سکوت‌ها و توصیفاتی از جریان سیال یک ملت را می‌بینیم؛ زیرا نویسندگان داستان‌های کوتاه از ابتدا به جهانی که در آن زندگی می‌کنند، دگرگونی‌های فرهنگی آن، انرژی‌های اجتماعی، جراحت‌های روحی وارد شده به هویت شهروندی و این که این جراحت‌ها ممکن است به چه معنایی باشند یا نباشند علاقه داشته‌اند. و امریکای شمالی، به عنوان مجموعه‌ای از استان‌ها، ایالت‌ها و شرایط مختلف، با تمام احترامات شایسته به ایرلند و روسیه قرن نوزدهم به خوبی توانسته داستان‌های کوتاه را از آن خود کند، مالک آنها باشد و از آن حمایت نماید. این ممکن است یک فرم روایی برگزیده برای مبتدیان باشد، اما فقط یک چیز معقول است. کارآموزان نویسندگی به این تشویق می‌شوند که داستان کوتاه را تمرین کنند، یک تجربه سریع در آن به دست آورند و بهتر از آن است که چندین کشو و قفسه پر از رمان (در طول سالها) جمع کنند. اما روایت‌های کوتاه همچنان به صورت هنر واقعی استادان نیز باقی می‌ماند. مانند گروه چهارنفری سازهای زهی است که اغلب آهنگ‌سازها برای کارهای

www.ketab.ir

طولانی‌تر خود به آن علاقه دارند. آنجلا کارتر[1] این طور نظر داده که داستان کوتاه حالت سبک مینیمالیستی ندارد. بلکه حالت سبک روکوکو با چرخش و پیچش‌ها و ملاحظات و نشاط خودش را دارد.

یک رمان موضوعات زیادی را به طور همزمان به هوا می‌اندازد؛ یک دستگاه پیچیده که نویسنده بعد از آن تلاش می‌کند تا آن را به سلامت فرود بیاورد. با این حال رمان‌های زیادی وجود دارد که خود نویسنده با چتر نجات از آنها بیرون پریده و رمان را رها کرده تا به اختیار خودش در آسمان به دور خود بچرخد. یک زباله فضایی که ممکن است یک کیفیت جاودانگی در خود داشته باشد یا نداشته باشد. مکان‌های بسیاری وجود دارد که این اشیاء روح مانند در آنها سرگردان هستند. باید بگوییم، بیشتر کشورها سرزمین نویسندگان رمان هستند. من در یک فستیوال ادبی در انگلستان که اخیرا در آن شرکت کرده بودم زوجی را دیدم که درباره برنامه خودشان با هم مشورت می‌کردند. شوهر پرسید، "بعد از این نوبت کیست که صحبت کند؟"

زن گفت: "به عقیده من یک نویسنده جدید داستان‌های کوتاه از امریکا است."

شوهر گفت: "واقعا،" بعد برنامه فستیوال را با دقت بیشتری بررسی کرد و ناگهان آن را بست. "همان اندازه به یک نویسنده جدید امریکایی داستان‌های کوتاه نیاز دارم که به یک سوراخ داخل سرم نیاز دارم."

خب، همه ما می‌دانیم که منظور او چه بوده.

و باز هم، چرا یک سوراخ در سر نباشد؟ یک فضای کوچک و باغچه‌ای برای کاشتن گیاهان، یک اتاق با تهویه مطبوع و نور سرزنده در ذهن انسان؟

1. Angela Carter

www.ketab.ir